نگاهی به دیپلماسی استعماری دیرین بریتانیا

برنامه انگلیس برای جدایی بحرین از دوران قاجاریه

■ محسن مؤمنی/سارا زمان‌نژاد ■

از جمله دولت‌های استعماری که همواره چشم طمع بر خلیج‌فارس و کرانه‌های آن داشت، کشور انگلستان بود که پیرو این جمله تاریخی یکی از سیاستمداران خود که می‌گفت: «ما دوست و دشمنی نداریم؛ دوستان و دشمنان ما را منافع‌مان تعیین می‌کند»، حرکت برای چنگ‌اندازی بر خلیج‌فارس را آغاز کردند و در راستای دستیابی به این هدف، از هیچ کوششی فروگذار نکردند. اوضاع سیاسی حاکم بر ایران هم آنان را در رسیدن به هدف خویش که در این زمان جدایی بحرین از ایران بود، یاری رسانید. از مقوله‌های مهم و اثرگذار در تحولات سیاسی ایران در دوره کوتاه زندیه، انتقال و جابه‌جایی بخش عمده‌ای از قدرت حکومت مرکزی ایران در نواحی و مناطق مختلف کشور به رؤسای قبایلی بود که از دوران صفویه، بویژه پس از قتل نادرشاه در سال ۱۱۶۰ ق/۱۷۴۷م بتدریج به توسعه دامنه قدرت خویش می‌اندیشیدند. در دوره زندیه مرکز قدرت کریم‌خان، شیراز، در نزدیکی آب‌های خلیج‌فارس قرار داشت اما با وجود توجه او به اوضاع این آبراهه به دلیل اقدامات انگلیسی‌ها در منطقه که آن هم ناشی از ضعف در دارا بودن نیروی دریایی کارآمد بود، دولت زندیه نتوانست اقدام مؤثری انجام دهد. جانشینان کریم‌خان نیز به دلیل نزاع‌های درونی، نتوانستند بر اوضاع مملکت مسلط شوند و شرایط از کنترل خارج شد. این تحولات به کشور انگلیس و قبایل بادیه‌نشین فرصتی داد که به تحریکاتی ضد امنیت ملی و مالکیت ارضی ایران دست بزنند. جزیره بحرین که از دوره‌های گذشته جزو قلمرو ایران بود، در سال‌های پایانی حکومت زندیه مورد تهاجم اعراب بادیه‌نشینی از شبه جزیره عربستان به نام آل‌عتوب واقع شد. آنها موفق شدند بحرین را تصرف کنند. به دلیل درگیری‌های زندیه بر سر جانشینی، حکومت زندیه نتوانست آل‌عتوب را از بحرین بیرون کند. با روی کار آمدن قاجارها در ایران، خاندان آل‌عتوب که به آل‌خلیفه نیز معروف بودند، خود را تحت اطاعت و تابعیت قاجار درآوردند و بحرین از نظر اداری به عنوان یکی از ایالت‌های تحت تابعیت والی فارس درآمد. از این زمان به بعد، تاریخ بحرین تغییر کرد و پیوندهای چندین هزار ساله آن دچار زوال و نابودی شد.

■ **نقش انگلیس در استقرار آل‌خلیفه در مجمع‌الجزایربحرین**

اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، آغاز رقابت‌های استعماری در خلیج‌فارس بود که انگلستان، فرانسه و هلند، بیشترین تکاپو را برای رسیدن به اهداف خود در این منطقه داشتند. سیاست کشور انگلستان در زمان ایجاد، ارتباط با شیخ‌نشین‌های خلیج‌فارس و به دست آوردن نفوذ در بین آنان بود. این وضعیت خصوصاً با ضعف روزافزون حکومت مرکزی ایران، کاهش نفوذش در خلیج‌فارس و سرزمین‌های جنوبی آن، گسترش نفوذ انگلیسی‌ها در هند، ضرورت حفظ آن و راه‌های ورودی به آن از دست‌اندازی دیگر اروپاییان و لوازم امنیت دریایی برای حفظ جریان مبادلات تجاری، منجر به برنامه‌ریزی برای افزایش قدرت در منطقه شد؛ از این رو بحرین به عنوان جنوبی‌ترین مقر فرمانروایی خاندان زند- که از اهمیت استراتژیک بسیاری برخوردار بود- مورد توجه آنان قرار گرفت.

■ **نقش تجاری- اقتصادی انگلیس و تأثیر آن بر مهاجرت آل‌عتوب به بحرین**

منطقه خلیج‌فارس و سواحل و جزایر آن، از مدت‌ها قبل از حضور عتوبی‌ها، مورد توجه و علاقه سیاسی انگلیس و دیگر دولت‌های اروپایی بود و سابقه آن به دوره پادشاهان صفوی می‌رسید. (قائم‌مقامی، ۱۳۵۰: ۲) انگلیس تا پیش از قتل نادرشاه افشار، تنها برنامه‌های تجاری را پیگیری می‌کرد اما در محدوده سال‌های ۱۷۶۳- ۱۷۵۶م با توجه به برنامه‌های توسعه‌طلبانه هلندی‌ها برای دستیابی به بحرین، برنامه‌های سیاسی خود را مبنی بر نفوذ در خلیج‌فارس، از طریق تحریک شیوخ (آل‌عتوب) نسبت به دست‌اندازی بر بحرین تغییر داد. (فلور، ۱۳۷۱: ۲۱۲) انگلیس برای دستیابی به این خواسته، در وهله اول مقر و دفتر نمایندگی شرکت خود به نام ایک (E.I.C) را از بندر عباس به بصره انتقال داد. این نقل و انتقال را باید آغاز استعمار خلیج‌فارس توسط انگلستان به شمار آورد. (اسدپور، ۱۳۸۷: ۲۵۸) عمال انگلیس از ابتدای نیمه دوم قرن هجده میلادی، روابطی را با شیخ نصر خان حاکم بوشهر آغاز کردند تا از این رهگذر بتوانند مواضع خود را در بوشهر و بحرین تقویت کنند. (دلدم، ۱۳۶۳: ۱۰۰؛ امین، ۱۳۷۰: ۱۶۵-۱۶۹) نخستین قرارداد، سال ۱۷۶۳م/۱۱۷۷ق میان شیخ سعدون، برادر شیخ نصرخان و ویلیام پرایس، نماینده کمپانی هند شرقی (E.I.C) در بوشهر منعقد شد که با فعالیت‌های پشت پرده شیخ سعدون برای جلب نظر انگلیسی‌ها، زمینه را برای تغییر اهداف انگلیس از تجاری- اقتصادی به سیاسی- نظامی فراهم کرد. (اسدپور، ۱۳۸۷: ۲۲۲) در ایجاد ارتباط تجاری بین انگلیس و شیخ بوشهر، تحولات سریع بندر ریگ، بویژه پس از قتل میرناصر زعابی به دست پسرش میرمهنا که در رقابت تنگاتنگ با یکدیگر بودند، نقش اساسی را ایفا کرد. (اسدپور، ۱۳۷۸: ۳۷۳) شیخ نصرخان و جانشینانش هم چون شیخ نصر دوم و شیخ عبدالرسول خان، بنا بر انگیزه‌های تجاری و سپس انگیزه‌های سیاسی و امنیتی به دنبال جلب نظر مقامات انگلیسی و ایجاد ارتباط با آنان بودند.

نقطه عطف در تاریخ اقتصادی آل‌عتوب، فتح بصره به سال ۱۱۹۰ق/۱۷۷۶م توسط کریم‌خان زند بود که به واسطه آن، رکود اقتصادی بصره و رونق اقتصادی کویت را- که همچنان مقر و پایگاه اعراب عتوبی محسوب می‌شد- به همراه آورد. (جان پری، ۱۳۶۸: ۲۸۶) با فروپاشی قدرت زندیه و عدم توجه قاجارها به امور خلیج فارس، کمپانی ایک و انگلستان فرصت مناسبی را برای پر کردن خلأ ناشی از فروپاشی زندیه در خلیج‌فارس و کرانه‌های آن پیدا کردند و بتدریج انگلستان در این شرایط به قدرت برتر منطقه تبدیل شده و به تحکیم موقعیت خود پرداخت. (امین، ۱۳۷۰: ۱۷۷-۱۷۸) انگلیس سال ۱۷۹۳م/۱۱۹۹هـق قرارداد همکاری با شیوخ بنی‌عتوب در کویت را به امضا رساند. (اسدپور، ۱۳۷۸: ۲۳۰) این قرارداد را باید آغاز پیوند عتوبی‌ها با انگلیس مبنی بر تحریک آل‌خلیفه برای دست‌اندازی به بحرین به شمار آورد.

■ **نقش سیاسی ـ نظامی انگلیس برای مداخله در منطقه**

الف- انگلیس و نیروی دریایی ایران در دوره قاجاریه

یکی از مقوله‌هایی که در بررسی ضعف پیوندهای سیاسی بین ۲ سرزمین و نقش مؤثر انگلیس در آن، نیاز به بررسی دارد، نیروی دریایی ایران در دوره قاجاریه است. از آنجا که حفظ آبراه خلیج‌فارس و جزایر و بنادر آن در گرو وجود ناوگان دریایی قدرتمند و کارا بود، انگلیس تمام ابزارهای خود را برای جلوگیری از ایجاد آن، از جمله مخالفت با خرید کشتی و جهازات جنگی اعلام کرد. از ابتدای حضور انگلیس در خلیج‌فارس و انعقاد قرارداد ۱۸۲۰م/۱۲۳۵ق با شیوخ کرانه‌های خلیج‌فارس و شیخ بحرین، نبود ناوگان دریایی خودنمایی کرد اما والیان فارس و بوشهر که مأمور رسیدگی به امور بحرین بودند، هرگز اعلام نیاز به ناوگان دریایی را مطرح نکردند. تا اواخر حکومت فتحعلی شاه به واسطه جنگ‌های پی در پی با روسیه، مجالی برای ایجاد ناوگان دریایی وجود نداشت اما از اواخر حکومت محمد شاه، زمزمه‌هایی برای ایجاد آن به گوش رسید. در دوران والیگری فریدون میرزا، طرح ایجاد ناوگان دریایی از طریق ارسال نامه به حاجی میرزا آغاسی برای خرید کشتی جنگی و کشتی غیرجنگی مطرح شد و از این نظر او را باید نخستین فرد از دستگاه سیاسی قاجار دانست که به اهمیت این موضوع پی برده بود. (وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۴۱) ظاهراً تلاش‌های فریدون میرزا برای تأمین منابع مالی جهت خرید کشتی به موفقیتی نرسید و این امر تا دوره صدارت امیرکبیر به تعویق افتاد.

■ **تلاش قاجارها برای دستیابی به نیروی دریایی و کارشکنی انگلیسی‌ها**

انگلیس با هر اقدام یا پیشنهادی که دولت ایران برای ایجاد نیروی دریایی جهت امنیت سواحل خلیج‌فارس داشت، با شدت هرچه تمام‌تر مخالفت می‌کرد. مساله بحرین و حقوق مسلمی که دولت ایران همواره در آن ناحیه داشته، یکی از مهم‌ترین عوامل اختلاف انگلیسی‌ها با دولت ایران در خلیج‌فارس و مخالفت با ایجاد ناوگان دریایی بوده است. (نشات، ۱۳۵۰: ۳۴۰) بنابراین زمانی که امیرکبیر برای تحکیم اقتدار حکومت قاجار در سواحل خلیج‌فارس درصدد خریداری کشتی از انگلیس برآمد و به این منظور با وزیرمختار انگلیس در تهران به مذاکره پرداخت، پس از اطلاع وزیر خارجه انگلیس از موضوع توسط شیل در ایران، پالمرستون در پاسخ کوتاهی نوشت: «به شما دستور می‌دهم به اطلاع امیرنظام برسانید دولت انگلستان نمی‌تواند با پیشنهاد وی راجع به تحصیل کشتی‌های مزبور موافقت نماید». (آدمیت، ۱۳۲۳، ج۱، ۳۰۲-۳۰۳) مخالفت انگلیس با ایجاد ناوگان دریایی، چه دلیلی جز احساس خطر در جلوگیری از افزایش اقتدار ایران در خلیج فارس- که منجر به انجام عملیاتی جهت بازیابی قدرت ایران در بحرین بود- می‌تواند داشته باشد؟ کرزن در این باره می‌نویسد: «سال ۱۸۶۵ م/ ۱۲۷۷ق پادشاه ایران به این خیال افتاد که یک دسته کشتی جنگی در خلیج‌فارس داشته باشد که عبارت باشد از ۳-۲ کشتی بخار و کارگران عرب و هندی و به ریاست یک افسر دریایی انگلیسی ولی دولت انگلیس از قبول آن خودداری نمود، زیرا می‌دانست مقصود اصلی از این کار دست‌اندازی به جزایر و صیدگاه‌های مروارید بحرین در خلیج‌فارس است. (کرزن، ۱۳۷۳، ج۲ : ۴۷۵) ویلسون می‌گوید: «ما شاه ایران را به این امر تشویق نکردیم، زیرا می‌دانستیم نقشه‌های جاه‌طلبانه برای جزایر بحرین و سایر ولایات مستقل عربستان دارد که ما با آنها هم عهدنامه‌های دوستی بسته بودیم و پیش‌بینی می‌کردیم وجود قوه قهریه ایران در دریایی که تا آن زمان کشتی‌های چندین دولت رقیب یکدیگر، در آن آمد و شد دارند، بیشتر باعث زحمت است تا انتظام...». (ویلسون، ۱۳۶۴: ۲۱۸) ناصرالدین شاه در سال ۱۸۶۵م/۱۲۷۷ق برای ایجاد ناوگان دریایی به انگلستان پیشنهاد داد ولی همان‌طور که عنوان شد، انگلیس از این امر ممانعت می‌کرد و پادشاه هوس‌باز قاجار نیز آن را به فراموشی سپرد تا اینکه در سال ۱۲۸۴هـق/۱۸۹۸م، شیخ محمد خلیفه با اهالی قطر درگیر و از والی فارس، حسام‌السلطنه درخواست کمک کرد. حسام‌السلطنه نیز پس از اعزام نیروهایی از بندر لنگه به بحرین و شکست نیروهایش، نامه‌ای را به دربار مرکزی (ناصرالدین شاه) به این مضمون نگاشت: «.. بالجمله، نداشتن کشتی و اسباب و استعداد بحریه دولتی در خلیج‌فارس، اثرش این است که به رعیت و اهالی بندر دولت قاهره شاهنشاهی- روحی و روح العالمین فداء- این قسم تحکمات می‌نمایند...». (رائین، ۱۳۵۳، ج۲ : ۷۲۶)

نامه‌ای دیگر از حسام‌السلطنه به سال ۱۲۸۵هـ/۱۸۶۸م با مضمون ایجاد آرامش در بندرعباس و جزایرش:

«.. اولیای دولت هر چه بتوانند ۲ جهاز بخرند، آن وقت من جواب بحریه امام مسقط را اگر ندادم، مرا در همان جهاز غرق بفرمایید. اگر دولت انگلیس جهاز نمی‌فروشد، دول دیگر دارند و می‌فروشند...». (رائین، ۱۳۵۳، ج۲: ۷۲۷) از مضمون این نامه‌ها، به دو نکته مهم پی برده می‌شود: یکی نیاز به نیروی دریایی برای ایجاد آرامش در کرانه‌هایی که تحت تابعیت دربار مرکزی ایران بودند اما به واسطه ضعف ناوگان دریایی به خود اجازه دست‌اندازی و سلب آرامش از نواحی اطراف را داده بودند. نکته دوم اشاره می‌کند که دولت انگلیس به هر دلیلی مخالف ایجاد نیروی دریایی در کشور است و بارها این موضوع توسط رجال کارآمدی چون امیرکبیر و بعدها والیان فارس چون حسام‌السلطنه مطرح شد. نکته سوم همان موضوعی است که در نامه نیز به آن اشاره شده است که اگر کشور انگلستان به ایران کشتی نمی‌فروشد، دیگر کشورها راضی هستند به ایران کشتی بفروشند ولی به دلیل ناکارآمدی دستگاه دیپلماسی قاجارها در استفاده از رقابت دولت‌های استعمارگر، نتوانستند از کشورهای رقیب انگلستان برای تجهیز نیروی دریایی استفاده کنند و دولت مرکزی به واسطه دسیسه‌ها، گاهی هوسبازی‌های رجال و شاهان قاجار، گاهی نیز توسط تحریکات انگلیسی‌ها در منطقه و جلوگیری از هر اقدام جدی جهت ایجاد آن، موضوع را یا به فراموشی می‌سپردند یا پس از مدتی، پیگیری لازم انجام نمی‌شد و انگلیس خود نامه‌هایی را مبنی بر اینکه اگر به وضعیت کرانه‌ها و جزایر بحرین رسیدگی نمی‌کنید، خب آن را به ما بسپارید، به دربار می‌فرستاد. اما در نهایت دولت ایران توانست در سال ۱۳۰۱ق/ ۱۸۸۱م، با وجود مخالفت‌های انگلیس، دو فروند کشتی به نام‌های شوش و پرسپولیس از آلمان خریداری کند که تا مدت‌ها توسط افسران آلمانی هدایت می‌شد؛ در اینجا نیز انگلیس مخالفت خود را نشان داد؛ تامسون، وزیرمختار انگلیس در تهران، علناً در این قضیه دخالت کرده، خاتمه خدمت ملوانان آلمانی و لغو سفارش خرید کشتی‌های جدید از آلمان را خواستار شد. (وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۴۳) این موضوع نشان می‌دهد آنان از قدرت‌گیری ناوگان دریایی ایران، بویژه با تسلط آلمان‌ها بر آن، احساس خطر می‌کرد و می‌دانستند در صورت برکناری ملوانان آلمانی و قرار گرفتن آن در دست ایرانیان، ناوگان دریایی مزبور، عملاً کارآمد نخواهد بود.

ب- انعقاد قراردادهای تحت‌الحمایگی با شیوخ محلی‌بحرین

یکی از بارزترین روش‌های استعماری انگلیس برای ایجاد نفوذ و تسلط بر بحرین، انعقاد قراردادهایی بود که دخالت در امور داخلی شیوخ، جزء لاینفک آن به حساب می‌آمد. انگلیسی‌ها با استفاده از این قراردادها توانستند بتدریج جای پای محکمی برای نفوذ در منطقه و در نتیجه استعمار هر چه بیشتر آن به دست آورده و به حضور خویش در منطقه، رنگ و بوی دیگری دهند.

■ **قرارداد اساسی یا صلح عمومی**

آغاز دخالت رسمی نمایندگان انگلیس در امور داخلی بحرین را باید سال ۱۲۳۵هـق/۱۸۲۰م دانست (اقبال، ۱۳۳:۱۳۲۸) چرا که در این سال یکی از مهم‌ترین قراردادها بین شیوخ محلی کرانه‌های خلیج‌فارس و انگلیس منعقد شد و این قرارداد منافی با مفاد قرارداد ۱۸۱۴م/۱۲۲۹هـق میان دولت انگلیس و ایران بود که همان معاهده مفصل است، زیرا به موجب معاهده مفصل، همه روابط سیاسی ایران و انگلیس در موضوع افغانستان و خلیج‌فارس و فراریان سیاسی مشخص شده بود و از دخالت‌های نامشروع انگلیسی‌ها و روابط خصوصی آنان با عشایر و حکام محلی، جلوگیری می‌کرد. ماده دوم این معاهده چنین بود: «در صورتی که بین امرا و سرکردگان یا طوایف ایرانی و حکام سرحدی نزاعی درگیرد، دولت انگلیس حق مداخله ندارد و هرگاه این حکام حاضر باشند در قبال مساعدت بخشی از خاک ایران را به انگلیس بدهند، دولت انگلیس چنین تقاضایی را قبول نکرده، در امور داخلی ایران دخالت ننماید». (اقبال، ۱۳۲۸: ۱۳۴) این معاهده نشان می‌دهد دربار ایران از وضعیت نواحی جنوبی خود ناراضی بوده و هدف از امضای این عهدنامه را حفظ حدود سیاسی انگلیس می‌داند و در واقع با امضای این قرارداد، در پی ایجاد حربه‌ای در مقابل مداخلات انگلیسی‌ها بوده است. نکته اساسی قرارداد ۱۸۲۰م/۱۲۳۵ق وارد کردن شیخ بحرین بدون اجازه از دربار ایران بود، زیرا بحرین جزئی از ایالت فارس به شمار می‌رفته و هر گونه اقدامی در آن جز با تأیید شاهزاده قاجار که حاکم فارس بود، انجام نمی‌شد است، بنابراین نخستین گام برای زوال پیوندهای سیاسی بحرین با ایران در این زمان توسط انگلیس برداشته شد. نخستین نشانه‌های چشمداشت انگلیس به بحرین در سخنان هنری ویلاگ، وزیر مختار انگلیس، در جریان مبارزه با دولتمردان ایرانی در مارس ۱۸۲۰م/۱۲۳۵ق آشکار شد. هنگامی که وی از موافقت دولت ایران با واگذاری پایگاه‌های انگلیسی در کرانه‌های خلیج‌فارس ناامید شد، تهدید کرد انگلیس، بحرین را اشغال خواهد کرد. (موحد، ۱۳۸۰: ۴۵-۴۶؛ فرهمند، ۱۳۸۶: ۱۴۹) بنابراین انگلیس هدف خود را از مدت‌ها پیش، از حمله به جواسم و انعقاد قرارداد مشخص کرده بود و فقط به دنبال فرصتی برای تحمیل و اجرای آن بود. دنیس رایت پس از قرارداد ۱۸۲۰م در نقش نماینده بریتانیا می‌نویسد: « قرارداد ۱۸۲۰م نقش نماینده شرکت هند شرقی را دگرگون ساخت ـ از این پس وی ـ می‌بایست وظیفه اصلی مسؤولیت اجرای این قرارداد و قراردادهای بعدی را که با شیوخ عرب منعقد می‌گردید، بر عهده گیرد. او دیگر تاجر نبود، بلکه شخصیت سیاسی مهمی بود که با کمک نیروی دریایی که حال به صورت دائمی در خلیج استقرار داشتند، قدرتی را که نماینده آن بود، اعمال نماید». (رایت، ۱۳۵۹: ۲۲۳) این موضوع بخوبی نشان می‌دهد در پی برنامه‌های از پیش تعیین شده انگلیس، اهداف دیگری خودنمایی می‌کند.

■ **قرارداد منع تجارت برده**

از دیگر سیاست‌های انگلیس در منطقه، مبارزه با تجارت برده بود و کسی از مبارزه با آن سخن می‌گوید که در این زمان، خود غرق در اجرای سیاست‌های امپریالیستی و استعماری بود و هزاران نفر را به عنوان برده در جای جای جهان به خدمت خود گرفته بود. (محمود، جلد۲: ۵۳۲) انگلیسی‌ها با نمایاندن خود به عنوان سردمداران مبارزه با برده‌داری، به دنبال آن بودند که حق بازرسی و تفتیش کشتی‌های تجاری را به دست آورند و بر جریان تجارت و حمل‌ونقل کالا نظارت کامل داشته باشند. آنان درصدد بودند با ایران نیز چنین قراردادی منعقد کنند و در سال آخر سلطنت محمد شاه، وی را تحت فشار گذاشتند که به قرارداد منع برده‌فروشی که بین ۵ کشور اروپایی امضا شده بود، بپیوندد که با مرگ محمد شاه این مساله به تعویق افتاد. (زرین قلم، ۱۳۳۷: ۱۲۸) سؤال اینجاست: با امضای قراردادی بین ۵ کشور در اروپا چه لزومی داشت که کشوری در خاورمیانه و آن هم خلیج فارس، ششمین امضاکننده آن باشد؟ وادالا، نایب کنسول فرانسه در خلیج‌فارس در این رابطه نوشت: «به طور خلاصه تمام کسانی که در کرانه‌های خلیج‌فارس سکنی گزیده‌اند، مجبورند در برابر نیروی انگلستان، کمر خم کنند، زیرا انگلیسی‌ها همه چیز را کنترل می‌کنند و هیچ‌گونه مداخله یا اعتراضی را نمی‌پذیرند». (وادالا، ۱۳۵۶: ۷۳) امیرکبیر می‌دانست در صورت امضای قرارداد منع تجارت برده با بریتانیا، اختیار ایران در خلیج‌فارس از گذشته هم کمتر می‌شود و در مقابل، بریتانیا اختیاردار کامل خلیج‌فارس می‌شود. این به معنای پایان یافتن دریانوردی ایرانیان در خلیج‌فارس و از دست رفتن بخش زیادی از درآمد ایران که از طریق تجارت دریایی به دست می‌آمد، می‌شد اما با شهادت وی، همه چیز به نفع بریتانیا تغییر کرد، زیرا سال ۱۲۶۹ق/ ۱۸۵۱م قراردادی بین ایران و بریتانیا به امضا رسید که به موجب آن، انگلیسی‌ها حق داشتند به بازرسی کشتی‌هایی که مظنون به حمل برده بودند، بپردازند و در صورت مشاهده برده در آن، برده‌ها را خارج کرده، کشتی و کارکنان و اموال آنان را آزاد کنند اما در آن حرفی از توقیف و ضبط کشتی و اموال آن نیامده بود. (ریکس و کلی، ۱۳۸۰: ۳-۴) همین قرارداد، پس از صلح بین ایران و انگلیس به واسطه عملیات نظامی هرات و معاهده پاریس، در سال ۱۸۵۶ م به مدت ۱۰ سال دیگر تجدید و تمدید شد. (زرین قلم، ۱۳۳۷: ۱۲۳؛ گرکانی، ۱۳۲۵: ۶۸) قرارداد دیگری که به صورت رسمی و قانونی بحرین را تحت‌الحمایه انگلیس می‌کرد، در دوران حکومت شیخ عیسی بن علی منعقد شد؛ به موجب قرارداد اخیر، اقامت یک نماینده انگلیسی برای همیشه در بحرین به منظور رسیدگی به دعاوی اتباع خارجی و مشاوره با شیخ در امور حکمرانی پذیرفته شد. این نماینده حق مداخله در امور گمرکی را نیز عهده‌دار شد. با این قرارداد، دیگر حقی برای ایران باقی نماند و همه امور تحت اختیار انگلیس قرار گرفت. تا پیش از این، نماینده سیاسی انگلیس- که از او به عنوان نماینده مقیم نیز یاد می‌شد- در بوشهر اقامت داشت و در صورت نیاز، خود را به بحرین می‌رسانید؛ این معنایی جز انکار حق قانونی ایران در بحرین و تلاشی جدید در جهت نابودی پیوندهای میان دو سرزمین، چه معنای دیگری می‌تواند داشته باشد؟ اینگونه بود که شیخ ساکن بحرین در دوره انحطاط قاجاریه، از ضعف دولت مرکزی ایران سوءاستفاده کرد و به موجب قراردادهایی که در سال‌های ۱۸۲۰، ۱۸۶۱، ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲ م با دولت انگلستان منعقد کرد، بتدریج بر نفوذ خود در آن سرزمین افزود و بعدها مدعی شد از زمان قرارداد ۱۸۲۰، دولت انگلستان، شیخ بحرین را مستقل شناخته است. در یک جمع‌بندی کلی، باید اشاره کرد انگلیس با شناختی که از منطقه خلیج‌فارس و حکام محلی آن به دست آورده بود، متوجه شده بود در صورتی می‌تواند آنان را تحت سلطه بگیرد که اندیشه‌های خودمختاری و استقلال‌طلبی را میان آنان ایجاد کند و آن نیز جز با انعقاد قراردادهایی مبنی بر حمایت آنها امکانپذیر نیست، بنابراین قراردادهای از پیش تنظیم‌شده‌اش را که احتمالاً روی مفاد آنها بسیار کار کرده بود، آماده کرد و از طریق معرفی خود تحت عنوان حامی خلیج‌فارس، جای پای محکمی را به مدت ۱۵۰ سال در خلیج‌فارس و بحرین ایجاد کرد.

پ- حضور نماینده انگلیس در خلیج‌فارس

از زمانی که ناوگان دریایی انگلیس وارد خلیج‌فارس شد، ساکنان سواحل این دریا رنگ آسایش ندیدند و هر روز به نوعی درگیر فتنه‌های کارگزاران انگلیس بودند که در این میان، هیچ‌یک از همسایگان به اندازه ایران متضرر نشد، چرا که به واسطه حضور آنان، یکی از مهم‌ترین جزایر خویش را از دست داد. از این زمان، نماینده انگلیس تحت عنوان نماینده سیاسی مقیم در خلیج‌فارس که وظیفه حفظ صلح و امنیت به نفع بریتانیا در خلیج‌فارس را یدک می‌کشید و به همین منظور، می‌کوشید اطمینان حاصل کند که شیوخ حاکم بر کرانه‌های خلیج‌فارس به عهدنامه‌های گوناگونی که از ۱۸۲۰ م به بعد با بریتانیا منعقد کرده بودند وفا می‌کنند یا نه، در بوشهر استقرار یافت. نماینده مزبور نیز بیشتر به مثابه حاکم یکی از مستعمرات عمل می‌کرد تا یک دیپلمات و توجهی نیز به احساسات ایرانیان نشان نمی‌داد. وی از قدرت و اقتدار فراوانی برخوردار بود، چرا که ناوگان دریایی در اختیار داشت که می‌توانست برای به اجرا درآوردن مقاصد خود، آنها را به راه بیندازد (رایت، ۱۳۵۹: ۷۹-۹۲؛ فرانکلین، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۵؛ وادالا، ۱۳۵۶: ۶۹؛ pp۳۹،۱۹۶۲،Marlowe) بنابراین نقشه انگلیس، قدرت دادن ظاهری به شیوخ منطقه و وارد کردن بحرین به این بازی سیاسی جزو وظایف اصلی نمایندگان مقیم در خلیج‌فارس در نظر گرفته شد و انگلستان با حمایت از قبایل و شیوخ عرب منطقه و تحریک آنان ضد ایران، با تکیه بر مهم‌ترین نظریه استعماری خود، یعنی «اختلاف بینداز و حکومت کن» کل منطقه را به عنوان یک حاشیه امن برای حفظ هندوستان در اختیار خود درآورد.

ت- انگلیس و ایجاد کشمکش بین شیوخ آل‌خلیفه

یکی دیگر از ابزارهای کارآمد انگلیس برای نفوذ و دخالت در امور بحرین، ایجاد اختلاف و دشمنی میان شیخ بحرین با سران و بزرگان آل‌خلیفه بود؛ از آنجا که انگلیسی‌ها از ارتباط میان شیوخ محلی بحرین و والیان فارس اطلاع یافته بودند، برای تغییر در وضعیت حکومت و انتصاب شخص دست‌نشانده خود، از «سیاست اختلاف بینداز و حکومت کن» استفاده می‌کردند. به همین منظور به ایجاد تفرقه و کشمکش میان سران آل‌خلیفه پرداختند. شیخ عبدالله که شخص مقتدری بود و حدود ۲۲ سال حکومت کرد، از مداخله انگلیس‌ها در امور بحرین ممانعت می‌کرد؛ از این رو انگلیسی‌ها نیز مخالفان شیخ را تحریک کرده، با چند فروند کشتی به بحرین حمله کردند که در نتیجه شیخ عبدالله فرار کرد. (نشات، ۱۳۵۰: ۴۵۸-۴۵۹؛ سدیدالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۶۰) در دوران حکمفرمایی شیخ محمد بن خلیفه و نامه‌نگاری میان وی و دربار ایران، انگلیس احساس خطر کرده، درصدد برآمد اوضاع را به نفع خود تغییر دهد. اسدالله میرزا، حاکم بوشهر در نامه‌ای به وزارت امور خارجه به تشریح سخنان فرستاده شیخ بحرین پرداخت و به نقل از وی نوشت: «از هنگامی که بیرق ایران را ما برده‌ایم بحرین و خود را بسته و رعیت دولت علّیه ایران دانسته‌ایم، از آن سال تا به حال، سفرای دولت انگلیس بنای بدسلوکی و بدرفتاری را گذارده، ما را اذیت و آزار می‌نمایند. ما از آنها آسوده نیستیم و می‌خواهیم در ظل حمایت دولت ایران، از اذیت ایشان ایمن باشیم». (فرهمند، ۱۳۸۶: ۱۵۰) انگلیسی‌ها برای تغییر وضعیت موجود، برادر شیخ محمد به نام علی را تحریک کردند تا ضد شیخ محمد خلیفه عمل کند. (نشات، ۱۳۵۰: ۴۴۸) و این کار را تا جایی پیش بردند که منجر به نزاع بین آن دو و زخمی شدن علی شد. میرزا مهدی خان، منشی مهام خارجه فارس، پیش از سرنگونی حاکم بحرین، در نامه‌ای به تاریخ ۱۸شوال ۱۲۷۶ به وزارت خارجه درباره فعالیت‌های انگلیسی‌ها در بحرین هشدار داده، آماده‌باش قوای ایران را برای رهسپار شدن به بحرین درخواست کرده بود. (ظهیرنژاد ارشادی، ۱۳۸۵: ۵۵) کرزن می‌نویسد: «شیخ محمد با وجود اظهار اطاعت، همیشه در پی دسیسه‌بازی و فساد بود. در ۱۸۶۱م/۱۲۷۷ق برای جلوگیری از نیرنگ‌های او (نامه‌هایی که شیخ محمد به تهران نوشته و استمداد و استغاثه می‌کرده است را نیرنگ دانسته) عهدنامه دیگری در تأمین صلح و مودت با انگلستان بسته ولی هیچ عهدنامه و امضایی نمی‌توانست این روباه پیر را مانع شود و در سال ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م دوباره به دزدی دریایی مشغول شد (منظور کرزن از دزدی دریایی، عمل حمله به قطر برای اطاعت شیخ آنجا از حکومت ایران و زد و خوردی که صورت گرفته است)». (گرکانی، ۱۳۲۵: ۷۶) روند دست‌نشاندگی حکام بحرین تا جایی پیش رفت که شیوخ بحرین از شیخ عیسی به بعد در همان آغاز حکمرانی، خود و تبار خود را تابع انگلیس و فرمانبردار وی اعلام می‌داشتند. برای نمونه شیخ حمد پسر شیخ عیسی به سال ۱۳۳۹ق/۱۹۲۱م نوشت: بنا به فرمایش دولت علّیه بریتانیا، من امروز مسؤولیت حکومت این کشور را به دوش می‌گیرم». (طلوعی، ۱۳۶۶: ۱۲۲؛ سدیدالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۹۱)

■ **نتیجه**

دولت انگلستان برای تثبیت مقام و موقعیت خود در هندوستان و توسعه نفوذ و اقتدار خویش در عمان و سواحل اقیانوس هند، هر زمان با دسته‌ای از اعراب خلیج‌فارس همکاری می‌کرد. انگلیس ۲۵ نوامبر سال ۱۸۱۴میلادی، برابر با ۱۲ ذی‌الحجه ۱۲۲۹قمری، معاهده‌ای را با شاه ایران، فتحعلی شاه امضا کرد که از دخالت در امور ایالات و حکام ایران اجتناب کند. با وجود این، دولت انگلیس در سال ۱۲۳۵ق/۱۸۲۰م قرارداد دیگری را با شیوخ منطقه و همچنین بحرین به امضا رسانید و این قرارداد آغاز تلاش‌های استعمارگرانه انگلیس برای جدایی بحرین از ایران شد که نه به منظور دوستی با بحرین که به دلیل تأمین منافع خویش در این منطقه استراتژیک منعقد شد. از این پس، شیخ محلی بحرین، استقلال خویش را به طور کامل از دست داده، تنها نظاره‌گر مداخلات کارگزاران انگلیس در خلیج‌فارس و بحرین بود و با وجود تلاش‌های برخی حکام محلی بحرین، نتوانستند به قدرت گذشته بازگردند و بحرین سال ۱۹۷۱م از خاک ایران جدا شد، بنابراین می‌توان اذعان کرد اگر نفوذ انگلستان در منطقه پایدار نمی‌ماند، بحرین نه‌تنها خواهان استقلال نمی‌شد، بلکه در راستای حفظ پیوندهای خویش با ایران می‌کوشید.

منبع: پیام بهارستان، شماره ۱۵